

شرق شناسی

۱

تا پیش از قرن دوازدهم / هجدهم، تلاش برای شناخت شرق بیشتر جنبه کلیسایی یا تبشیری و جدلی و به نوعی مقابله با یهودیت و اسلام، و به تعبیر دیگر، مقابله با گرایشهای سامی داشت. در دید عالمان مسیحی این دوره‌ها، یهودیت نسخ شده دشمن یا رقیب بود و اسلام نه یک دین و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نه یک پیامبر الهی، که به طور عمده یکی از دشمنان مسیحیت تلقی می شد. جنگهای صلیبی بر پایه همین نگرش شکل گرفت که «غرب مسیحی» آن را به راه انداخت (→ جنگهای صلیبی*، ۲) وجه تسمیه و مفهوم؛ همچنان که بعدها پیشروی عثمانیها در بخشهایی از اروپا، در تشدید تقابل اسلام و مسیحیت و شکل گیری جریانهای تبشیری تأثیر داشته است. در قرنهای دهم / شانزدهم و یازدهم / هفدهم، که به دوران استعمار مشهورند، غربیان به ویژه بریتانیا، فرانسه و هلند به شناخت شرق نیاز بیشتری پیدا کردند. با حمایت دولتهای اروپایی مهم ترین اقدامها برای رفع این نیاز، تعلیم و فراگیری زبان عربی و عبری، اعزام افرادی به مناطق شرقی، تلاش برای جمع آوری میراث اسلامی، دستیابی به نسخه های خطی و تکنگاریهایی در نقد اسلام بود (→ د. اسلام، چاپ دوم، ج ۷، ص ۷۳۷-۷۳۸، ۷۴۱؛ حورانی^۷، ص ۹-۱۲؛ ترنر^۸، ص ۱۲-۱۳، ۲۸-۲۹).

از ۱۵۳۹/۹۴۶ به بعد، آموزش عربی و عبری در دانشکده های زبان شناسی در کشورهای اروپایی آغاز شد (رودنسون^۹، ص ۳۵؛ سحاب، ص ۱۱-۱۳). عربی در سده هایی که مسلمانان وارث علوم یونانی در قلمرو فلسفه، ریاضیات و طب سپس توسعه دهنده آن بودند، زبان علم بود. سپس غربیها به ویژه در اسپانیا سعی کردند این علوم را از عربی به لاتین برگردانند و در راه رسیدن به این هدف کوشیدند عربی بیاموزند و در شناخت فرهنگ مسلمانان زبان را فارغ از مؤلفه های الهیات اسلامی در نظر گرفتند. اروپاییان کرسیهای آموزش عربی را به تدریج زیاد کردند: هلندیها و انگلیسیها غالباً با انگیزه افزایش روابط تجاری، یافتن بازارهای جدید و گسترش فعالیتهای تبشیری؛ فرانسویها و اسپانیاییها با انگیزه آشنایی با میراث مسیحی عربی؛ و آلمانیها با انگیزه آشنایی با زبانهای متون مقدس و ترجمه های آنها (→ رودنسون، ص ۲۸-۳۵؛ بویتسین^{۱۰}، ص ۱۳۴-۱۳۵؛ نیز → تولدو یا طلیطله*). کرسی آموزش زبان عربی در ۱۵۸۷/۹۹۵ در کولژ دو فرانس^{۱۱} تأسیس شد که اولین معلمان آن دو پزشک بودند و سومی یک کشیش مارونی لبنانی، و سپس این کرسی در مدرسه زبانهای

شرق شناسی، فعالیتهای آموزشی و پژوهشی درباره تاریخ، فرهنگ و تمدن جامعه های شرقی. مراد از «شرق»، همه کشورهای و مناطق افریقایی و آسیایی اند، ولی در این مقاله شرق با تأکید بر جهان اسلام* بررسی شده است. اصطلاح شرق شناسی به معنای مجموعه فعالیتهای اشخاص، نهادهای دانشگاهی، تبشیری / تبلیغی (→ تبشیر*) یا صرفاً سیاسی به طور عمده با انگیزه شناخت تاریخ، فرهنگ و تمدن شرق از جمله مسلمانان و چگونگی انتقال آنها از استاد به دانشجو و از نسلی به نسلی دیگر است. این فعالیتهای مطالعه متون ادبی دینی فرهنگهای مختلف شرقی بوده است، در قالب تصحیح و نشر نسخه های خطی، خواندن کتیبه ها و احیای آنها، باستان شناسی*، سکه شناسی، مردم شناسی* و اسطوره شناسی. در این فعالیتهای رویکردها و روشهای متفاوت وجود دارد و بنابراین، باید بین مثلاً شرق شناسی انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، اسپانیایی، روسی، ایتالیایی، و امریکایی تفاوت قائل شد (برای نمونه درباره شرق شناسی آلمانی → مارشان^۱، ۲۰۰۹؛ شرق شناسی فرانسه → معریش، ۲۰۰۹؛ شرق شناسی اسپانیایی → محسن جمال الدین، ص ۴۳۳-۴۴۷؛ شرق شناسی امریکایی → لاکمن^۲، ص ۱۲۱-۱۴۷).

اصطلاح شرق شناسی به ویژه بعد از جنگ جهانی دوم، معنای دیگری هم یافت. در این معنا، کسانی با تردید در بی طرفی علمی و عینیت روش شرق شناسان و با انتقاد از نحوه مواجهه آنان با شرق، شرق شناسی را مکتبی فکری دانستند که مجموعه تصورات، فرضها و پیش داوریهای اشخاص، مؤسسات و نهادهای تحقیقاتی غربی را بر شرق تحمیل و گونه ای «شرق جدید» تولید می کند. در این مکتب، این تصورات برساخته و مرتبط با قدرتهای استعماری است که به صورت گفتمانی نهادینه شده به همه شرق و شرقیها، کم و بیش، به عنوان موضوع تحقیق تعمیم داده می شود، هر چند نمونه ای واقعی نداشته باشد. بعضی از مهم ترین پیشگامان ساخت چنین معنایی برای شرق شناسی، متأثر از اندیشه های کارل مارکس^۳ و میشل فوکو^۴، در جهان عرب و فارسی زبان عبارت اند از: انور عبدالملک^۵، ادوارد سعید*^۶، محمد عابد جابری، عبدالله عرو، ابوالحسن جلیلی، خلیل ملکی*^۷، جلال آل احمد*^۸، سید احمد فرید*^۹ و در دوره ای داریوش آشوری و داریوش شایگان (→ جلیلی، ص ۵۲-۵۶؛ داوری اردکانی، ص ۳۲-۳۹؛ احمد محمد سالم، ص ۲۵۱-۲۶۱؛ نیز → ادامه مقاله).

1. Marchand

2. Lockman

3. Karl Marx

4. Michel Foucault

5. Anauar Abdel-Malek

6. Edward Said

7. Hourani

8. Turner

9. Rodinson

10. Hartmut Bobzin

11. College de France

تفاوت در تاریخها). از اواخر قرن دوازدهم / هجدهم شرق شناسی از سلطه کلیسا به در آمد و تحت تأثیر عصر روشنگری^{۱۲} و سپس دو مکتب فلسفی پوزیتیویسم^{۱۳} و ماتریالیسم تاریخی^{۱۴} در اروپا به رشته‌ای دانشگاهی در ذیل دانشکده‌های زبان شناسی تبدیل شد و از جمله ویژگیهایش پیدایش زنجیره‌ای از استادان و شاگردان با رویکردهای مختلف بود (گابریلی^{۱۵}، ص ۲۱؛ فوک^{۱۶}، ص ۱۵۸؛ سحاب، ص ۱۴-۱۶). آشنایی بیشتر با آثار زنجیره‌های استاد و شاگرد می‌تواند در داوری درباره ارزش، اهمیت و انگیزه کار شرق شناسان راهنمایی مؤثر باشد. برای نمونه، یکی از مهم ترین زنجیره‌ها زنجیره آنتوان ایزاک سیلوستر دو ساسی^{۱۷} (متوفی ۱۸۳۸/۱۲۵۴) و شاگردان اوست. او که پدر شرق شناسی نیز خوانده شده است، در تغییر مطالعات شرق شناسی به جریانی علمی و دانشگاهی سهمی بسزا داشت و از پرکارترین مستشرقان در زمینه تألیف، ترجمه، تصحیح و احیای نسخه‌های خطی شرقی و خواندن نقش برجسته‌های ایرانی بود. ساسی در سالهای ۱۲۴۱ تا ۱۲۴۳/ ۱۸۲۵-۱۸۲۸ در مدرسه زبانهای شرقی* پاریس شاگردانی داشت، از جمله هاینریش لبرشت فلاشر^{۱۸} (متوفی ۱۳۰۵/ ۱۸۸۸). فلاشر را مؤسس مطالعات اسلامی و عربی در آلمان به ویژه در دانشگاه لایپزیگ^{۱۹} دانسته‌اند. او همچنین مؤسس انجمن آلمانی شرق شناسی^{۲۰} بود که از ۱۸۴۷/۱۲۶۳ تاکنون <نشریه انجمن شرق شناسی آلمان>^{۲۱}، از نشریات مهم در شرق شناسی، را منتشر می‌کند (مارشانت، ۲۰۰۹، ص ۸۷؛ کرال^{۲۲}، ص ۱۵). شرق شناسان معروفی مانند تئودور نولدکه^{۲۳} (متوفی ۱۳۰۹ ش / ۱۹۳۰) و ایگناتس گولدتسپهر^{۲۴} (متوفی ۱۳۳۹ / ۱۹۲۱) نیز شاگرد فلاشر بودند (بوتسین، ص ۱۳۶). دیگر شاگرد ساسی گئورگ ویلهلم فرایتاگ^{۲۵} (متوفی ۱۲۷۷ / ۱۸۶۱) بود که کرسی زبانهای شرقی دانشگاه بُن^{۲۶} را در اختیار داشت و کتابهایی همچون *تفسیر انوارالتنزیل و اسرارالتأویل* عبدالله بن عمر بیضاوی* را تصحیح و در تصحیح *معجم البلدان* یاقوت حموی* با ووستنفلد^{۲۷} (متوفی ۱۳۱۷/۱۸۹۹) همکاری

زنده شرقی^۱ در اواخر قرن دوازدهم / هجدهم بنیاد گذاشته شد (حورانی، ص ۱۲، ۳۲). در ۱۶۱۳/۱۰۲۲، کرسی عربی در دانشگاه لیدن^۲ هلند تأسیس شد که توماس ارپینیوس^۳ استاد آن بود (همان، ص ۱۲-۱۳؛ دانشگاه لیدن*، کتابخانه). در دانشگاه کیمبریج^۴ انگلستان این کرسی در ۱۶۳۲/۱۰۴۱ و در دانشگاه آکسفورد^۵ در ۱۶۳۴/۱۰۴۳ به اهتمام ادوارد پوکوک^۶ تأسیس شد. از نتایج اشتیاق به فرهنگ عربی این بود که *کتاب الشفاء* و *کتاب النجاة* ابن سینا در ۱۵۹۳/۱۰۰۱ درم منتشر شد. جورج سیل^۷ (متوفی ۱۷۳۶/۱۱۴۹) اولین ترجمه دقیق انگلیسی از قرآن را با اعتقاد به اینکه اسلام یک دین است، ارائه کرد و در این کار از ترجمه لاتین لودویگو ماراتچی^۸ متأثر بود. از نسل سیل، سیمون آکلی^۹ (متوفی ۱۷۲۰/۱۱۳۲) کتابش <تاریخ ساراسنها>^{۱۰} (تاریخ مسلمانها) را درباره سیره پیامبر و خلفا و حاکمان بعد از ایشان تا عبدالملک منتشر کرد (د.اسلام، ج ۷، ص ۷۴۰-۷۴۱).

با افزایش آگاهیها درباره اسلام به تدریج تغییراتی هم در تعریف «دین» پدید آمد. این باور مورد توجه قرار گرفت که می‌توان همه ادیان را به مثابه واقعیت‌های تاریخی و به عنوان دین بررسی و مطالعه عقلانی کرد و مسیحیت هم با همه انشعابات و ادعاهایش یکی از همین ادیان است و ضرورتاً بهترین آنها هم نیست. حتی در اواخر قرن یازدهم / هفدهم و اوایل قرن دوازدهم / هجدهم پاره‌ای از متفکران غربی و به ویژه فرانسوی توصیفی از پیامبر و اسلام ارائه کردند که به گونه‌ای نقد مسیحیت محسوب می‌شد. آنها اسلام را دارای «تعلیمات اخلاقی فوق العاده» و در مقایسه با مسیحیت، دینی شکیباتر، عقلانی تر و نزدیک تر به ایمان طبیعی خالص دانستند (رودنسون، ص ۳۷-۴۰؛ حورانی، ص ۱۴-۱۶).

اصطلاح شرق شناس در انگلیس از ۱۷۷۹/۱۱۹۳ به بعد و در زبان فرانسه از ۱۷۹۹/۱۲۱۱ به بعد به کار رفته و از ۱۸۳۸/۱۲۵۴ در <فرهنگ لغت فرانسه>^{۱۱} ثبت شده است (رودنسون، ص ۴۷؛ قس د.اسلام، ج ۷، ص ۷۳۵ برای اندکی

- | | | |
|---|--|--|
| 1. École des langues orientales vivantes | 2. Leiden University | 3. Thomas Erpenius |
| 4. University of Cambridge | 5. Oxford University | 6. Edward Pococke |
| 7. George Sale | | |
| 8. Lodovico Marracci | 9. Simon Ockley | 10. <i>The history of the Saracens</i> |
| 11. <i>The Dictionnaire de l'Académie française</i> | 12. Enlightenment | 13. positivism |
| 14. materialism | | |
| 15. Francesco Gabrieli | 16. Fück | 17. Antoine Isaac Silvestre de Sacy |
| 18. Heinrich Leberecht Fleischer | | |
| 19. Leipzig | 20. Deutsch Morgenländische Gesellschaft | |
| 21. <i>Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft (ZDMG)</i> | 22. Gunther Krahl | 23. Theodor Nöldeke |
| 24. Ignaz Goldziher | 25. Georg Wilhelm Freitag | 26. University of Bonn |
| 27. Heinrich Ferdinand Wüstenfeld | | |

شرق‌شناسی

۳

رشته تاریخ تطبیقی ادیان و زبان‌شناسی مقایسه‌ای و تاریخی از اولین رشته‌های علوم انسانی‌اند که در بعضی دانشگاهها تأسیس شدند. کارل ویلهلم فریدریش اشگل^{۱۱}، لغت‌شناس سنسکریت‌دان، و فرانتس بپ^{۱۲} به ترتیب در دانشگاه بُن و برلین^{۱۳} در ۱۸۱۸/۱۲۳۳ و ۱۸۲۱/۱۲۳۶ الگوی پایداری برای این دست مطالعات فراهم ساختند. درحالی‌که، شرق‌شناسی برای انگلیسیها، فرانسویها و هلندیهای این نسل، شغلی بود تا به‌طور رسمی یا در قالب مسافر اینجا و آنجا بروند، شرق‌شناسان آلمانی در این دوره شرق‌شناسی را به شیوه‌ای دانشگاهی دنبال کردند، به‌ویژه با تحقیق در زبان سنسکریت*، سومری و دیگر زبانهای مرده تا بتوانند متون مقدّس را به زبان اصلی بخوانند و بفهمند. اینجا بود که فقه‌اللغه توانست تأثیرات اولیه فرهنگی خود را وارد کند و از ۱۸۱۰/۱۲۲۵ اصلاحات آموزشی ویلیام فون هومبالت^{۱۴} (متوفی ۱۸۳۵/۱۲۵۱) زمینه‌ای فراهم کرد تا یادگیری فقه‌اللغه به‌جای الهیات رواج یابد، و اگر کسی پس از ۱۸۳۰/۱۲۴۵ می‌خواست زبانهای کهن بخواند، باید به دانشگاه می‌رفت. پیوند با فقه‌اللغه کلاسیک، بدون حضور و نفوذ استعماری، یکی از ویژگیهای منحصربه‌فرد شرق‌شناسی آلمانیهاست که با مطالعه شرق کهن، و به‌خصوص زبانهای آن، توانستند شرق‌شناسی خود را صورت‌بندی کنند (← بوتسین، ص ۱۳۶-۱۳۷؛ مارشانت، ۲۰۰۱، ص ۴۶۶-۴۶۷؛ همو، ۲۰۰۹، ص ۳۱-۳۰؛ قس و کوک^{۱۵}، ص ۹۵-۹۶ که در تاریخ‌گذاری رواج فقه‌اللغه در اروپا تردید کرده‌است؛ نیز ← ادامه مقاله).

رواج فقه‌اللغه چند پیامد داشت: اول، کشف ارتباط میان زبانهای مختلف، مثل ارتباط سنسکریت با برخی زبانهای اروپایی و پارسی باستان. با رواج یافتن فقه‌اللغه مقایسه‌ای و کشف ارتباط زبانها نظریه الهی‌بودن هر زبانی رد شد و رفته‌رفته مطالعه زبانهای شرقی و حتی فقه‌اللغه کلاسیک از دانشکده‌های الهیات به فلسفه منتقل شد تا خارج از چهارچوب مسائل الهیاتی آموخته و مطالعه شوند (← سعید، ص ۱۳۴-۱۳۸). دوم، پیدایش این دیدگاه که آدمیان در قالب ملل گوناگون هریک خود و جهانشان را از طریق زبان خاصی می‌بینند و با بررسی متون کهن آنان می‌توان از دیدگاهشان باخبر شد. ازاین‌رو، تلاش برای تنقیح و نقد متون قدیم و به‌ویژه کتابهای مقدّس به‌طور خاص در آلمان افزایش یافت (مارشانت، ۲۰۰۱، ص ۴۶۶-۴۶۷؛ حورانی،

کرد. یوزف پورگشتال^۱ (متوفی ۱۸۵۶/۱۲۷۲) نیز از دیگر شاگردان ساسی بود که کرسی مطالعه ادبیات و زبانهای شرقی را در اتریش تأسیس کرد. شاگرد دیگر ساسی، گوستاو لبرشت فولگل*^۲ (متوفی ۱۸۷۰/۱۲۸۷) هم از پرکارترین شرق‌شناسان بود. کتابهای <کندی: مطالعه‌ای درباره زندگی و دوران فیلسوف عرب >^۳ (لایپزیگ ۱۸۵۷)، <فهرست نسخ خطی عربی، فارسی، ترکی، در کتابخانه سلطنتی وین >^۴ در سه جلد (وین ۱۸۶۵-۱۸۶۷)، <ادبیات فارسی >^۵، تصحیح و ترجمه کتاب الفهرست*^۶ این‌ندیم به آلمانی، <متن عربی قرآن >^۷ نسخه لیدن، تصحیح التعریفات میرسیدشریف جرجانی* و تصحیح کشف‌الظنون حاجی خلیفه در هفت جلد بخشی از فعالیت‌های او در مطالعات اسلامی* است (← د.اسلام، ج ۷، ص ۷۴۲-۷۴۳؛ فوک، ص ۱۵۷؛ بدوی، ص ۴۱۱-۴۱۳). بسیاری از مصححان بزرگ اروپایی مانند هاینریش فردیناند ووستنفلد* و میخائیل یان دُخویه*^۸ (متوفی ۱۹۰۹/۱۳۲۷) نیز از شاگردان باواسطه ساسی بودند.

یکی از تحلیلهای درباره فعالیت‌های شرق‌شناسان، احیای فرهنگ و تمدن بشری و اطلاع از روند تحول آن در جهان اسلام است. شماری از محققان غربی، چنان‌که مارشانت در کتابش <شرق‌شناسی آلمانی... >^۹ به آنها اشاره کرده‌است، اروپامحوری و شیفتگی به مسیحیت و تاریخ و فرهنگ یونان باستان به‌عنوان هنجارهای جهانی را کم‌وبیش فرونهادند (نیز ← همو، ۲۰۰۱، ص ۴۶۵-۴۷۰). جریان شرق‌شناسی با شناساندن گذشته فرهنگی و تاریخی شرق به شرقیها راه توسعه و رشد به سبک خودشان، نه به سبک غربیها، را هموار کرد و در آنها اعتمادبه‌نفس و تکیه بر ارزشهای اخلاقی فرهنگی شرقی را احیا و بر پیوند ناگسستنی دیروز و امروز تأکید کرد. به گفته بعضی محققان مسلمان، شرق‌شناسان با اهمّامی که در چاپ و انتشار کتابهای مسلمانان داشتند سهم مهمی در شناساندن تمدن اسلامی، حتی به خود مسلمانان داشتند. شرق‌شناسی، خودشناسی عمیق و گشودگی افق دید را به شرقیها و راه‌جستن آرامش و سادگی را به غربیها نوید داد (← راسخ، ص ۱۱۶-۱۲۳؛ سحاب، ص ۴، ۱۷، ۲۴؛ محمد کردعلی، ص ۴۷-۴۸؛ نیز ← عنایت، ۱۳۷۲ ش، ص ۶۰).

سنت شرق‌شناسی به تدریج از زبان‌شناسی* و زبان‌آموزی محض به سمت فقه‌اللغه (فیلولوژی)^{۱۰} تغییر مسیر داد، چنان‌که،

1. Jeseoph von Hammer Purgstall

2. Gustav Flügel

3. Al-Kindi: genanntder Philosoph der Araber

4. Die arabischen, persischen und türkischen Handschriften der Kaiserlich Königlichen Hofbibliothek zu Wien

5. Persische Literatur

6. Kitab al-Fihrist mit Anmerkungen

7. Corani textus Arabicus

8. Michael Jan de Goeje

9. German Orientalism...

10. philology

11. Karl Wilhelm Friedrich Schlegel

12. Franz Bopp

13. University of Berlin

14. William von Humboldt

15. Wokoek

شرق شناسی

ولهاوزن تأکیدش را بر تحلیل زندگی و شخصیت پیامبر اسلام گذاشت تا بتواند تاریخ رشد و شکل‌گیری اسلام را نشان دهد (حورانی، ص ۳۱). افزایش آگاهیها درباره دنیای خارج اروپا، افزایش دقت‌های علمی در باب همه چیز، تأملات فیلسوفان و تحقیقات لغت‌شناسان و محققان کتاب مقدس منجر به پیدایش یک رشته علمی به نام مطالعات اسلامی شد که در آن علاوه بر مطالعه متون، واقعیت‌های موجود جوامع مسلمان بررسی می‌شوند. حاصل بخش عمده‌ای از فعالیت شرق‌شناسان در این دوره در ابتدای قرن چهاردهم / بیستم در قالب ویرایش اول <دائرةالمعارف اسلام>*^۸ منتشر شد (حورانی، ص ۷، ص ۷۴۳؛ نیز ← مطالعات اسلامی*).

در قرن سیزدهم / نوزدهم دو جریان کلی همدلانه و خصمانه به طور موازی درباره شناخت شرق اسلامی فعال بودند. در نظر همدلان تصور از شرق تغییر کرد و «سادگی و ابتدایی بودن شرق» نشان ضعف نبود، بلکه اصالت بیشتری داشت و پسندیده می‌شد. اسلام دینی عقلانی‌تر از مسیحیت وصف شد و به نظر آنان این غرب بود که بت‌پرست شده و از طرف خدا و روح جهان طرد شده بود و باید دوباره ساخته می‌شد. اقبال به حکمت شرقی به عنوان عنصر ضروری ساختمان جدید معرفت بیشتر شد (حورانی، ص ۱۶؛ مارشانت، ۲۰۰۱، ص ۴۷۲؛ عنایت، ۱۳۷۲ ش، ص ۶۱). پس از ایمانوئل کانت^۹ که دین را ترکیبی از قواعد اخلاقی تحت سیطره عقل عملی و جستجوی راهی یقینی برای انتساب آنها به خدا دانست، دیگران نیز ابعاد و مشترکات جهان‌شمول دیگری را مبنای تعریف دین فرض گرفتند. برای مثال، شلایرماخر^{۱۰}، در برابر پافشاری مسیحیان بر انحصار مفهوم «دین» در مسیحیت، بنیان همه دینها را احساسات مشترک انسانی و حس وابستگی آدمی به امر مطلق می‌پنداشت و از این رو، همه ادیان را بهره‌مند از حظی از حقیقت فرض می‌کرد (شلایرماخر، ص ۴۵-۴۶، ۶۴، ۱۰۲-۹۶؛ حورانی، ص ۲۳-۲۴). با ظهور این جریانها، اسلام دیگر در نظر دسته‌ای از شرق‌شناسان دشمن نبود بلکه پدیده‌ای فرهنگی یا یکی از ادیان بود که بسیاری از مردم در نقاط مختلف جهان آن را انتخاب کرده بودند، با آن می‌زیستند، و وظیفه محققان شناخت مؤلفه‌ها و جنبه‌های مختلف آن در بستر واقعیت تاریخی‌اش، بدون داوریه‌های ارزشی بود. برای نمونه، اسلام در آثار گولدتسیهر*^۸، محقق یهودی مجارستانی، کم‌وبیش به عنوان یک واقعیت موجود بررسی شده است. آلبرت

ص ۲۷-۲۸). سوم، پیدایش دانش اسطوره‌شناسی مقایسه‌ای به دست فریدریش ماکس مولر*^۱ (متوفی ۱۳۱۸ / ۱۹۰۰) و دیگران. هدف اسطوره‌شناسی این بود که با روش تحلیل زبان‌شناسانه، قدیم‌ترین منابع مکتوب - از جمله داستانهای عامیانه و متون دینی - اقوام را مطالعه کند تا تاریخ این اقوام و فرایندی که در آن ادیان پیشرفته‌تر و اندیشه‌های عقلانی‌تر فراتر از داستانها و اسطوره‌ها بسط یافته‌اند، آشکار شود. در نظر بعضی از لغت‌شناسان در چنین مطالعه‌ای نشان داده می‌شود که چگونه متون دینی با استفاده از اسطوره‌ها راهی ابتدایی برای بیان حقیقت بودند و چگونه چنین مطالعه‌ای ذهن را برای بیان حقایق به شیوه عقلانی باز می‌کند (حورانی، ص ۲۸). چهارم، پیدایش انسان‌شناسی فرهنگی. فقه‌اللغه نشان داد که جوامع انسانی رشدی طبیعی داشته‌اند؛ از اسطوره به سمت علم و سپس به سمت ترکیبی از علم و دین. ماهیت زبان مسیر فرهنگ را مشخص می‌کند و از این رو، ملتها می‌توانند فرهنگهای متفاوت در سطوح مختلف تولید کنند، از اقوام و مردمی که حافظه جمعی، یعنی فرهنگ، ندارند گرفته تا اقوام متمدنی که در بالاترین سطح، فرهنگ تولید کرده‌اند؛ و شناخت چنین سیری در علم انسان‌شناسی فرهنگی میسر است. در نتیجه، بخشی از علایق و آثار شرق‌شناسان به انسان‌شناسی فرهنگی اختصاص یافت (سعید، ص ۱۳۱-۱۳۵؛ برای تاریخچه تأثیر فقه‌اللغه در مطالعات شرقی ← وکوک، ص ۸۶-۱۱۶؛ برای رابطه شرق‌شناسی و انسان‌شناسی ← درکس^۲، ص ۳۸-۵۴؛ توماس^۳، ص ۴-۷؛ مک‌لافلین^۴، ص ۲۷۳-۲۹۶؛ جشکون^۵، ص ۲۷-۴۲). پنجم، پیدایش نگاه انتقادی در مطالعه کتاب مقدس با تکیه بر نقد ادبی و تحلیل زبان‌شناختی. نتایج این مطالعات در مطالعه اسلام نیز حائز اهمیت شد. بیشترین نقدها بر تورات و انجیل از آن یولیوس ولهاوزن*^۶ (متوفی ۱۳۳۶ / ۱۹۱۸) در کتابش <تاریخ اسرائیل باستان>^۷ (۱۸۷۸) است. او مدعی بود گونه‌ای یکتاپرستی اخلاقی را پیامبران بنی اسرائیل تبلیغ کردند و شریعت و مناسک یهودی بعدها شکل گرفت. همین‌طور در مسیحیت ابتدا یک عیسای تاریخی ظهور کرد و بعدها آموزه‌ها و نهاد‌های منسوب به مسیحیت پدیدار شدند. چنین الگویی به نظر او در همه ادیان می‌توانست جاری باشد. همیشه ابتدا آورنده دین ظهور می‌کند و بعد نظام دینی در قالب اعتقادات، فقه یا شریعت و نهاد‌های دینی شکل می‌گیرند. این الگو به تاریخ اسلام هم ربط داده شد و از این رو،

1. Max Müller

2. Dirks

3. Thomas

4. McLoughlin

5. Coşkun

6. Julius Wellhausen

7. History of ancient Israel

8. The Encyclopaedia of Islam

9. Immanuel Kant

10. Schleiermacher

شرق‌شناسی

۵

هند، بر مواجهه‌ای نسبتاً خصمانه با اسلام مبتنی بود. آنها دعوت مسلمانان به مسیحیت را رسالت خود می‌دانستند. در واکنش به این مواجهه، مجادلات کلامی بسیاری میان عالمان مسلمان و کشیشان مسیحی بر سر اصالت متون دینی و اعتقاد طرفین درگرفت (← رودنسون، ص ۵۱-۵۲؛ آشوری، ص ۱۰-۱۳؛ حورانی، ص ۱۷-۱۸؛ برای گزارش نمونه‌هایی از این مجادلات مکتوب و شفاهی ← ردیه / ردیه‌نویسی*؛ پادری*.) همسو با این جریان، مطالعات تاریخی و انتقادی درباره اسلام هم آغاز شد. پیشرو آن ابراهام گایگر^{۱۰} (متوفی ۱۲۹۱/۱۸۷۴) بود که کتاب مشهورش، <محمد چه چیزی از یهودیت اقتباس کرد؟>^{۱۱} را با همین نگرش نوشت. کسانی در میان اسلام‌شناسان تابع رویکرد گایگر شدند، اما شاید بتوان گفت اولین مورخی که اسلام را به‌طور نسبتاً جامع تحلیل کرد و نگاه صرفاً منفی نداشت آلفرد فن کرمر^{۱۲} (متوفی ۱۳۰۶/۱۸۸۹) بود (← رودنسون، ص ۵۴).

روند مطالعات شرقی دانشگاهی به تدریج قوت گرفت. به موازات گسترش آموزش عربی، عبری، ترکی و فارسی و اهمیت یافتن فقه‌اللغه، انجمنهای علمی هم در جاهای مختلف تأسیس شدند و مجله‌های تخصصی در شرق‌شناسی منتشر کردند، برای نمونه: انجمن آسیایی بنگال^{۱۳} در ۱۲۰۰/۱۷۸۶؛ انجمن سلطنتی آسیایی بریتانیا^{۱۴} در ۱۲۳۸/۱۸۲۳؛ انجمن آسیایی^{۱۵} پاریس در ۱۲۲۷/۱۸۲۲؛ انجمن امریکایی شرق‌شناسی^{۱۶} در ۱۲۵۸/۱۸۴۲؛ و انجمن آلمانی شرق‌شناسی^{۱۷} در ۱۲۶۱/۱۸۴۵. بعضی از مجله‌های این انجمنها مانند <مجله انجمن شرق‌شناسی امریکا>^{۱۸} بیش از ۱۵۰ سال و <جهان شرق>^{۱۹} آلمان و <شرق>^{۲۰} از انتشارات بریل هلند بیش از شصت سال سابقه دارند. اولین همایش بین‌المللی شرق‌شناسان^{۲۱} در ۱۲۹۰/۱۸۷۳ در پاریس با حضور ۱۰۶۴ متخصص از کشورهای مختلف اروپایی، بیشتر فرانسوی، و نیز کشورهای غیراروپایی، و از جمله گروهی ایرانی شامل نظراًقا وزیرمختار ایران و چند تن دیگر به ریاست افتخاری ناصرالدین شاه قاجار، برگزار شد و از آن زمان تاکنون در سه دوره زمانی ادامه یافته‌است: الف) تا جنگ جهانی اول (شامل شانزده

حورانی*، محقق مسیحی اسلام‌شناس، بعد از سالها مطالعه درباره اسلام این جمله گولدتسیهر را در حق اسلام درست می‌دانست و بسیار دوست داشت: «عمری که با روح اسلام به سر شود، آن را می‌توان عمری به‌لحاظ اخلاقی بی‌نقص دانست و لازمه‌اش احساس همدلی با مخلوقات خدا، صداقت در رفتار، دوستی، وفاداری، و مخالفت با انگیزه‌های خودخواهانه است» (← ص ۴۰-۴۱). در این دسته شرق‌شناسان کسانی هم، که خود را وامدار گولدتسیهر می‌دانستند، جای می‌گیرند که کاملاً همدلانه با اسلام و مسلمانان به بررسی متون و واقعیتهای اجتماعی مسلمانان پرداختند، نظیر کریستیان اسنوک هورخرونیه*^۱ (متوفی ۱۳۵۵/۱۹۳۶) و در سالهای بعد لویی ماسینیون*^۲، هانری کُربن*^۳، رینولد الین نیکلسون*^۴، آرتور جان آربری*^۵، رودی پارت*^۶، هلموت ریتر*^۷، کارل ادوارد زاخاو*^۸، و فریتس مایر*^۹ که هر یک در احیا و ترجمه منابع اسلامی قدمهای بلندی برداشتند.

جریان دیگر شرق‌شناسی، که غالباً در دست سفرا، نظامیان و مبلغان مسیحی بود، در قرن سیزدهم / نوزدهم نگاه استعمارگراییانه و تحقیرآمیز به شرق داشت. در این نگاه که با اشغال مصر و تونس به‌دست فرانسویها و اشغال هند به‌دست بریتانیاییها شکل گرفت، شرق بازار مصرف و جامعه‌ای پسرخته و نمونه جوامع قبل از دوره جدید (مدرن) بود و این امکان به نظر آنان وجود داشت که مردم را می‌توان بر اساس نژاد و ویژگیهای شخصیتی طبقه‌بندی کرد. از این‌رو، دیگری «غیرعربی» یا «وحشی» بود، مثل بعضی جوامع افریقایی که باید تربیت می‌شد؛ یا «نیمه‌تمدن یا بربر» بود، مثل بعضی جوامع آسیایی. در این تلقی، هیچ فرهنگ یا تمدنی بیرون از اروپای جدید و مقدم بر آن قدرت و ارزش تحول فکری و اخلاقی نداشت. صاحبان این تلقی، غربیانی را که شیفته زندگی، معنویت و روحانیت شرقی شده بودند، غالباً به ساده‌لوحی و داشتن تصویری نادرست از شرق متهم می‌کردند و می‌گفتند آنها به شرق از دریچه جهان افسانه‌ای هزارویکشب و سروده‌های شاعران آن نگرسته‌اند. رویکرد استعمارگرایان در بعضی موارد مثل رویکرد کلیسای انجیلی بریتانیا، به‌طور کلی، و به‌ویژه در

1. C. Snouck Hurgronje

2. Louis Massignon

3. Henry Corbin

4. Reynold Alleyne Nicholson

5. Arthur John Arberry

6. Rudi Paret

7. Hellmut Ritter

8. Eduard Sachau

9. Fritz Meier

10. Abraham Geiger

11. *Was hat Mohammed aus dem Judenthume aufgenommen?*

12. Alfred von Kremer

13. Asiatic Society of Bengal

14. The Royal Asiatic Society of Great Britain

15. Société asiatique

16. American Oriental Society

17. Deutsche Morgenländische Gesellschaft

18. *The Journal of the American Oriental Society (JAOS)*19. *Die Welt des Orients*20. *Oriens: journal of the philosophy, theology and science in Islamic societies*

21. International Congress of Orientalists

شرق‌شناسی

رنه گنون*^۷ (متوفی ۱۳۳۰ ش/ ۱۹۵۱) و پیروان او در میان مسلمانان مناطق شرقی و حتی خود امریکا (سعید، ص ۲، ۱۰۶-۱۰۷، ۲۹۶؛ رودنسون، ص ۵۵-۵۷؛ حورانی، ص ۴۲، ۵۰؛ لاکمن، ص ۱۲۱-۱۲۹). به این ترتیب، مطالعه باورهای عامیانه و اعمال مردم مسلمان بیشتر مورد توجه قرار گرفت و یک سؤال مهم سر برآورد: فارغ از تعریفهای رایج متکلمان و فقیهان، منظور از «جامعه اسلامی» یا «جهان اسلام»، شامل مراکش تا فیلیپین، واقعاً چیست؟ چه مشابهت خانوادگی این جوامع مختلف را زیر عنوان «اسلامی» جمع می‌کند؟ (حورانی، ص ۵۱-۵۵).

یکی از نتایج تغییر مسیر شرق‌شناسی به مطالعات منطقه‌ای این بود که علاقه به مطالعه اسلام، مسلمانان، منابع ادبی و فرهنگهای مختلف شرقی از میان معلمان زبانهای عربی، فارسی و ترکی و استادان زبان‌شناسی تاریخی به گروه محققان علوم اجتماعی، تاریخ جهان و مطالعات فرهنگی انتقال یافت. در این مرحله، شرق‌شناسی از یک رشته مبتنی بر زبان‌شناسی و درک نسبتاً کلی از شرق به یک رشته تخصصی علوم انسانی بدل شد. به تبع این تغییر، در روشهای مطالعه فرهنگ و متون شرقی و در معرفت‌شناسی شرق‌شناسان هم تغییراتی صورت گرفت و روشها و رویکردهای تحلیلی نوین به معنای بررسی ساختار زیربنایی جامعه در هر دوره و نه فقط پیگیری و ضبط حوادث تاریخی به شکل خطی، جانشین روشهای قدیم شد. از این روست که در دانشگاههای امریکا و اخیراً اروپا تاریخ با تمرکز بر یک منطقه خاص و در دوره‌ای محدود تدریس و تحقیق می‌شود. محققان در این دست تحقیقات بسیار محتاط شده‌اند و می‌کوشند بر فرهنگهای خاص تمرکز و از تعمیمهای بی‌جا خودداری کنند. مطالعات کسانی نظیر مارشال هاجسون^۸ (متوفی ۱۳۴۷ ش/ ۱۹۶۸)، در >پیدایش اسلام: وجدان و تاریخ در یک تمدن جهانی<^۹ از این قبیل است. در این تحقیقات اسلام و مسلمانان بیشتر اهمیت دارند و محقق مطالعات منطقه‌ای علاقه چندانی به مطالعه سنتها و متون کهن ندارد (رودنسون، ص ۶۰-۶۱؛ سعید، ص ۲۹۰؛ الاستشراق بین دعواته و معارضیه، مقدمه هاشم صالح، ص ۱۱-۱۲؛ حورانی، ص ۵۲-۵۴).

ویژگی دیگر مطالعات منطقه‌ای این است که برخلاف شیوه شرق‌شناسی قدیم که در آن برای شناخت «دیگری»، همواره

کنگره و با تأکید غالب بر موضوعات باستان‌شناسی و آشنایی با زبانهای ترکی، عربی و فارسی؛ (ب) از پایان جنگ جهانی اول تا آغاز جنگ جهانی دوم (با برگزاری چهار کنگره و تأکید بر مطالعات افریقا و زبانهای سامی و نیز، به‌ویژه وضع یهودیان)؛ (ج) از پایان جنگ تا به امروز (رودنسون، ص ۴۳، CXLVIII؛ تکمیل همایون، ص ۱۲۱-۱۴۵؛ درباره نقش ایرانیان در این کنگره‌ها ر. تکمیل همایون، ص ۱۴۹-۱۵۰؛ نیز ر. ایران‌شناسی*^{۱۰}). از ۱۳۵۳ ش/ ۱۹۷۳ تاکنون و به‌ویژه بعد از دوران جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ۱۳۶۸ ش/ ۱۹۸۹ و با توجه به تغییر رویکرد شرق‌شناسان به سمت مطالعات منطقه‌ای، همایشهای شرق‌شناسی با نامهای دیگر از جمله همایش بین‌المللی مطالعات آسیایی و شمال افریقایی^{۱۱} یا با عنوان مطالعات منطقه‌ای^{۱۲} و عناوین مشابه به تناوب برگزار شده‌است (ر. د. اسلام، ج ۷، ص ۷۳۵؛ پورجوادی، ص ۲-۵).

بعد از جنگ جهانی دوم، امریکاییها اهتمام بیشتری به مطالعات شرقی و به‌ویژه مطالعات اسلامی نشان دادند و گرایشهای سکولار در این حوزه فعال‌تر شدند. با حضور دانکن بلک مک‌دونالد*^{۱۳} (متوفی ۱۳۲۲ ش/ ۱۹۴۳) و همیلتون گیب*^{۱۴} (متوفی ۱۳۵۰ ش/ ۱۹۷۱)، که هر دو علاقه‌مند به شیوه زندگی مسلمانان و صاحب آثاری در این زمینه بودند، از نیمه قرن چهاردهم / بیستم به بعد کرسیهای مطالعات منطقه‌ای در دانشگاههای امریکا شکل گرفت. در این مطالعات، که به تدریج دیگر با عنوان شرق‌شناسی خوانده نمی‌شدند، محققان رشته‌های مختلف، با لحاظ تأثیر علوم جدید در فرایندهای اجتماعی، جامعه یا منطقه خاصی را مطالعه می‌کنند. مبنای این مطالعات بین‌رشته‌ای بر این است که فرهنگ فراتر از آن چیزی است که در متون متعلق به هر جامعه‌ای می‌توان دید و باید توجه کرد که تعلیمات هر دینی چگونه در جامعه و فرهنگ آن بازتاب پیدا کرده‌است. در مطالعات منطقه‌ای ابتدا برای امریکاییها و سپس برای اروپاییان رصد تغییرات اجتماعی اهمیت یافت. علاقه به تاریخ اجتماعی و مطالعه آنچه اسلام عامیانه^{۱۵} (ر. دین*^{۱۶}، بخش دین عامیانه) و به‌ویژه اسلام صوفیانه خوانده می‌شد، افزایش پیدا کرد، به‌ویژه با توجه به افزایش نگرشهای باطنی و رونق گرایشهای عرفانی و بودیستی با ظهور

1. *Congrès international des orientalistes, compte-rendu de la première session*

2. *International Congress of Asian and North African Studies*

3. *Area Studies*

4. *Danken Black Macdonald*

5. *Hamilton A. R. Gibb*

6. *popular Islam*

7. *René Guénon*

8. *Marshall Hodgson*

9. *The venture of Islam: conscience and history in a world civilization*

شرق‌شناسی

۷

(ص ۴۰۰-۴۰۱) هر دانشی دارای گفتمانی است و شرق‌شناسی با تولید گفتمانهای خاص خود که در خدمت اربابان قدرت استعماری بوده راه را بر پیدایش نظریه‌ها و دانشهایی دیگر در ذیل گفتمانهای غیرمسلط بسته و گونه‌ای خشونت فکری تولید کرده‌است. او در ابراز چنین انتقاد معرفت‌شناسانه‌ای هیچ تفاوتی میان شرق‌شناسی بریتانیا، فرانسه، آلمان و امریکا نمی‌بیند و حتی مطالعات منطقه‌ای (سطور پیشین) را هم ابزاری در خدمت استعمار و استثمار جدید می‌داند (ص ۴۰۰-۴۰۸). او برای اثبات سخن خویش به آثار شرق‌شناسانی که به تاریخ فقه اسلامی و موضوعاتی در زمینه فقه و حدیث اسلامی پرداخته‌اند استناد می‌کند و با توسل به یک تعمیم برای همه آنها تفسیرها و تحلیل‌هایی ارائه می‌کند تا نظریه «سلطه گفتمانی» شرق‌شناسی و ارتباط آن با «قدرت استعماری» را توضیح دهد. برای نمونه، اگر تمرکز شرق‌شناسان در مطالعه فقه و حدیث اسلامی بر قرن اول هجری و موضوع وام‌گیری فرهنگ اسلامی است، به نظر وائل حلاق، این انتخاب جهت‌دار آنهاست برای خدمت به استعمار و نه مسئله مسلمانان. به اعتقاد او، قرن اول و وام‌گیری برای شرق‌شناسان مسئله‌ساز شده نه اینکه واقعاً مسئله باشد. آنها با این انتخاب و تبدیل آن به یک گفتمان یا پارادایم در صدد بستن راه تولید گفتمانهای دیگرند، ولی باید با تولید آثاری دیگر، در برابر این سلطه مقاومت کرد (ص ۴۱۲-۴۱۵، ۴۳۹؛ مشابه این نقد در آثار بسیاری از مؤلفان و پژوهشگران عرب و ایرانی هست، برای نمونه - ادوارد سعید، ۲۰۰۱، سراسر اثر نیکلسون، مقدمه شفیع کدکنی، ص نوزده - بیست؛ عنایت، ۱۳۵۲، ص ۴۲-۴۹؛ نیز - ادامه مقاله).

در سایه انتقادات از فعالیتهای شرق‌شناسان در دوره استعمار و نحوه مواجهه بعضی از آنان با شرق، اصطلاح شرق‌شناسی معنای دومی پیدا کرد. شرق‌شناسی در این اصطلاح سبکی از تفکر یا مکتبی است که بر تفاوت وجودشناختی و معرفت‌شناختی میان شرق و غرب مبتنی است. در این اصطلاح، شرق‌شناسی نه یک رشته دانشگاهی که یک ایدئولوژی یا ابزاری است برای تسلط و قدرت‌داشتن بر شرق و بازسازی آن و از این‌رو، نیّت مؤلف شرق‌شناس در انتخاب موضوع و سمت‌وسوی تحقیق تأثیر دارد. به اعتقاد سازندگان این اصطلاح، این سبک تفکر گفتمانی است که در تبادلهای غیرمتوازن با قدرتهای سیاسی امپریالیستی و استعماری، قدرتهای فرهنگی و قدرتهای اخلاقی تولید می‌شود و تصورات و پیش‌داوریهای حاصل از آن به مناطق مختلف شرقی و مردم

نقش همان «دیگری» کم‌رنگ یا بی‌رنگ بود، دخالت‌دادن استادان و محققانی از همان مناطق مورد مطالعه اهمیت دارد. در این صورت، هم مطالعات محققان معنادارترند و هم پژوهشگران به برجسته‌کردن تاریخی از دشمنیها و اعتقادات غیر عقلانی اقوام مختلف متهم نمی‌شوند. به علاوه، پس از تغییر رویکرد کلیسای کاتولیک به اسلام با مصوبه شورای دوم واتیکان در ۱۳۴۱ ش / ۱۹۶۲، تردید در «دین» بودن اسلام از میان رفت و دیدگاه کسانی چون فون گرونباوم^۱ (متوفی ۱۳۵۱ ش / ۱۹۷۲) که معتقد بودند اسلام دینی است دارای سنت قدیم تاریخی و فرهنگی که در هیاهوی سیاست‌ورزان خوب دیده نشده‌است، به گفتمانی بدل شد و تحقیقات همدلانه و آرای خوش‌بینانه‌ای درباره آینده آن و درباره نقش اسلام در تغییرات فرایندهای اجتماعی در دنیای جدید شکل گرفت (ص ۷، د. اسلام، ج ۷، ص ۷۳۶، ۷۴۸، ۷۵۰؛ نیز - اسلام و مسیحیت^۲).

سنت شرق‌شناسی با انتقادهایی مواجه بوده‌است: یکی از انتقادات رایج این است که شرق‌شناسان در روش کار خود دچار گونه‌ای تقلیل‌گرایی شدند؛ چرا که پیش‌داوری ضمنی این دست مطالعات آن است که تاریخ انسان دارای سیر تکاملی است و معیار تشخیص این تکامل هم پیشرفت علم و فناوری به معنای غربی آن است؛ یعنی تقلیل‌گرایی در تعیین معیار پیشرفت. به نظر مستقدان، شرق‌شناسان تاریخ و تمدنهای شرقی را در جایگاهی قبل از تمدن غربی جای می‌دهند و آنها را به‌عنوان «میراث گذشته» و «تاریخ عقب‌افتادگی یا انحطاط» به روش باستان‌شناسی مطالعه می‌کنند. همان‌طور که باستان‌شناسی بازمانده‌های تمدنی را از زیر خاک بیرون می‌کشد و به موزه‌ها می‌سپارد، شرق‌شناسی هم با میراثهای فرهنگی چنین می‌کند. از این‌رو، شرق‌شناسان نسخه‌های خطی، کتیبه‌ها و اوراق قدیم را جمع‌آوری، تصحیح و منتشر می‌کنند؛ زیرا، همه این آثار متعلق به دوران پیش از علم‌اند که در آن افسانه‌ها، جنها، غولها و فرشته‌ها نقش داشتند (ص ۱۳-۲۰؛ لندلت^۳، ص ۴۸۴-۴۹۰). نمونه دیگر تقلیل‌گرایی در این دست مطالعات در بیان برایان ترنر (ص ۱۲-۱۴) وصف «شرقیها» آمده‌است. به نظر او غربیها هويت خود را بین دو محور جهت می‌دهند: یکی تنبلی و بی‌حالی عربها و دیگری حرص و طمع و غیرقابل اعتماد بودن یهودیان. در این توصیف گویا عربها و یهودیان هیچ صفت دیگری ندارند.

انتقاد دیگر از سنت شرق‌شناسی ارتباط آن با مؤلفه قدرت و تولید خشونت معرفت‌شناختی است. به تعبیر وائل حلاق^۳

1. Von Grunebaum

2. Landolt

3. Wael Hallaq

شرق شناسی

با رویکردهای متفاوت، که هیچ نسبتی با استعمار و قدرت در جهان جدید نمی‌تواند داشته باشد، غفلت کردند و به گونه‌ای دچار تقلیل‌گرایی شدند (به الاستشرق بین دعانه و معارضیه، توضیحات هاشم صالح، ص ۳۴؛ ترنر، ص ۶-۷؛ برای نمونه مستندات ادوارد سعید به سعید، ص ۱۷۸-۲۵۲، ۲۸۴-۲۸۷). این دیدگاه، همان‌طور که سعید (ص ۲۰۲-۲۰۳) به صراحت گفته بیشتر رنگ سیاسی دارد از آن‌رو که خود شرق‌شناسی در نظر این منتقدان محصولی از نیروها و آثار خاص سیاسی بوده است. نمونه تقلیل‌گرایی در جایی است که به اوصاف شرق‌شناسان از ساده‌زیستی، معنویت و اخلاق‌مداری شرقیها و به‌خصوص مسلمانان نمی‌پردازند، ولی توصیف چند رسانه یا شرق‌شناس بدبین را بر صدر می‌نشانند. در نظر سعید (ص ۲۸۶، ۳۰۱)، مسلمانان در نگاه شرق‌شناس فقط یک وصف دارد و آن «ضدصهیونیست» بودن است. همچنین عربها در نظر شرق‌شناس منهای ضدصهیونیست بودن، فقط تولیدکننده نفت‌اند. منتقدان گفته‌اند سازندگان این معنا از شرق‌شناسی کمتر به آثار و خدمات شرق‌شناسان توجه کرده‌اند. مثلاً، سعید (ص ۳۰۵) وقتی می‌گوید «هیچ دلیلی بر اینکه ادبیات عرب را ایرانیها نوشتند وجود ندارد» و این پیشگامی ایرانیان را ساخته شرق‌شناسان تلقی می‌کند، نشان می‌دهد که به آثار شرق‌شناسان کمتر مراجعه کرده و بیشتر بر ذهنیات خویش متکی بوده است. به گفته هاپوود^۹ (ص ۱۳۴-۱۳۶)، حورانی با ساختار شرق‌شناسی سعید موافق نبود و تا آنجا که توانست آن را نقد کرد، بدون اینکه وارد جدل با او شود. حورانی بر این باور بود که نوشته‌های سعید گاهی شبیه به کاریکاتورند و وقتی او شرق‌شناسی را متکلفانه با قدرت گره زده، مسئله را بی‌اندازه ساده گرفته است. حورانی در همه نوشته‌هایش سنت شرق‌شناسی و کار شرق‌شناسان را در مطالعه اسلام ستوده است، به‌ویژه متقدمان آنها را که دنیا را آن‌گونه که در ذهنشان شکل گرفت وصف کردند و در انزوا پیشگام کاری بزرگ و دشوار شدند. حورانی و مارشانن زبان‌آموزی شرق‌شناسان را به‌جای آنکه ابزاری برای امپریالیسم بدانند، ابزاری برای دادوستد فرهنگها می‌دانستند، نیتی که هیچ انگیزه پنهانی در آن نبود (برای نمونه نقدهای سعید بر شرق‌شناسان به سعید، ص ۱۵۰، ۲۷۲-۲۸۴؛ مارشانن، ۲۰۰۹، ص XX-XIX). به‌علاوه لازمه قبول این رویکرد، گونه‌ای شرق‌شناسی وارونه (الاستشرق المعکوس)، به تعبیر صادق جلال العظم، و رسیدن به عکس نتیجه‌ای است که طراحان به

آن قابل تعمیم است. به نظر آنان، حتی در کار ادیبان، فیلسوفان و نظریه‌پردازان اجتماعی غربی هم رگه‌هایی از سیاست و ایدئولوژی هست و حاصل فعالیت آنان به کار سیاستمداران می‌آید و حاکمیت استعماری آنان را توجیه عقلانی می‌کند. در این نگاه سیاسی به مطالعات شرق‌شناسی، تقابل شرق و غرب و خط‌کشی میان آنها همواره وجود داشته است و دارد و در جنگ و تجارت خود را نشان می‌دهد. غربیها در این نگاه خود را مظهر قدرت، عقلانیت، بهنجاری و فضیلت و شرقیها را مظهر ضعف، نگرش غیرعقلانی، خامی و ساده‌اندیشی معرفی می‌کنند. بنا به این دیدگاه، شرقیها قدرت تعریف هویت خویش را هم ندارند و این محققان غربی بودند که به مدد حمایت دولتهای استعماری خود با مطالعات سودار خویش، با تأسیس انجمنهای علمی و با انتشار مجلات علمی از شرقیها هویتی ساختند و گفت‌وگوهای خود را بر آنها تحمیل کردند. شاید اولین بار این تلقی از شرق‌شناسی را انور عبدالملک در مجله فرانسوی دیوژن^۱، با مقاله «شرق‌شناسی در بحران»^۲ صورت بست و پس از آن ادوارد سعید و بسیاری دیگر در جهان عرب و فارسی‌زبان این تلقی را گسترش دادند (به انور عبدالملک، ص ۱۰۳-۱۴۰؛ سعید، ص ۳-۲، ۱۲، ۱۴، ۳۹-۴۳، ۷۳، ۷۹، ۹۶-۹۸، و جاهای دیگر؛ ترنر، ص ۳-۴؛ الاستشرق بین دعانه و معارضیه، همان مقدمه، ص ۶-۷؛ برای نقدهای بیشتر به د. اسلام، ج ۷، ص ۷۴۶-۷۴۷).

این معنای بر ساخته از شرق‌شناسی منتقدان بی‌شماری پیدا کرد (برای نمونه به الاستشرق بین دعانه و معارضیه، ۲۰۰۰). به نظر منتقدان، سازندگان معنای مکتب شرق‌شناسی با تمرکز بر گزارش مشاهدات، سفرنامه‌ها، نمایشنامه‌ها و رمانهایی که بعضی نویسندگان غربی درباره خلق و خوی شرقیها نوشته‌اند و بر مهمان‌نوازی، شوخ‌طبعی، سادگی، عشق‌بازی و شهوترانی آنان تأکید کرده بودند (مثل یک سال در میان ایرانیان^۳ از ادوارد براون^۴، «خلق و خوی مصریان جدید»^۵ از ادوارد ویلیام لین^۶ و حاجی‌بابا اصفهانی^۷ جیمز موریه^۸) و نیز با تمرکز بر آثار سیاسی اجتماعی بعضی شرق‌شناسان بریتانیایی و عمدتاً فرانسوی و با تمرکز بر آنچه در رسانه‌ها بر ضد شرق ساخته می‌شود به چنین معنایی و تحلیلی از شرق‌شناسی دست یافته‌اند. سازندگان این معنای شرق‌شناسی بدون تفکیک شرق‌شناسی دانشگاهی از شرق‌شناسی ادبی و رسانه‌ای، از انبوه تحقیقات مختلف و کهن شرق‌شناسان آلمانی، روسی و دیگران

1. Diogenes

2. "L'orientalisme en crise"

3. *A year amongst the Persians*

4. Edward Granville Browne

5. *An account of the manner and customs of the modern Egyptians*

6. Edward William Lane

7. *The adventures of Hajji Baba of Ispahan*

8. James Justinian Morier

9. Hopwood

شرق‌شناسی

۹

ص ۶، که با آوردن نام شش اسلام‌شناس غربی قرن بیستمی می‌پرسد چگونه می‌توان آنها را در چند مقوله به‌سادگی طبقه‌بندی کرد. مارشان (۲۰۰۹، ص XXV) حتی بر آن است که هیچ دانشی از جمله شرق‌شناسی در تشکیل قدرت امپراتوریا یا حتی در کمک به اندیشه اروپامحوری مشارکتی نداشته‌است. به نظر او (۲۰۰۹، ص XXVIII، ۱۵-۱۸) تغییرات انتقادی در فهم اروپاییان از «دیگری» از قرن یازدهم / هفدهم آغاز و با تحولاتی ژرف در قرن سیزدهم / نوزدهم مواجه شد (برای نحوه مواجهه شرق‌شناسان با مفهوم «دیگری» ← همان، ص ۴۲۷-۴۷۴).

اما درباره پرسش از پایان شرق‌شناسی باید به دریافت و تفسیر از این اصطلاح نظر داشت. دوره شرق‌شناسی به معنای مذموم و منفی کلمه که شرق را موضوع مطالعه خود قرار می‌داد تا آن را به‌عنوان بازتاب جامعه قبل از دوره جدید با چشم تحقیر بررسی و شناخت خود را به‌گفتگمانی غالب و خشن تبدیل کند، به‌سرآمده‌است. این معنای منفی را که بر گونه‌ای ذات‌گرایی^۲ در شناخت شرقها و غربها مبتنی بود، مارکسیستها یا مسلمانان متمایل به گروههای چپ سوسیالیست قرن چهاردهم / بیستم در واکنش به حوادث سیاسی قرن سیزدهم / نوزدهم پرنگ کردند که به‌تدریج، خود به‌گفتگمانی بدل شده‌است (برای اطلاع از اسامی بعضی طرفداران این معنا ← سطور پیشین). اما خط شرق‌شناسی کلاسیک به معنای مثبت کلمه که برای شناخت «دیگری» از زبان‌شناسی شروع کرد و سپس به‌فقه‌اللغة، اسطوره‌شناسی، شناخت متون قدیم اعم از متون مقدس، و به مطالعات فرهنگی و مردم‌شناسی رو آورد، در حال سیر تکاملی خود است. در این سیر این باور که همه زوایای یک قوم را می‌توان از طریق زبان شناخت، باوری خام قلمداد می‌شود. پیشرفتهای علوم اجتماعی نشان داده‌اند که پیچیدگی مسائل اجتماعی به اندازه‌ای است که نمی‌توان آنها را با تکیه بر دانش زبان و احتمالاً با الهام از اصول کلی فلسفی و روان‌شناختی اقوام و ملل حل کرد و استفاده از دیگر رشته‌ها نیازی اجتناب‌ناپذیر است. همچنین در سایه تغییرات نظام بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم و در دوره پسااستعمار و سپس در سایه افول کمونیسم و مطرح شدن نظریه جهانی شدن، بر اهمیت مطالعات منطقه‌ای افزوده شده‌است. اما مطالعات منطقه‌ای نمی‌تواند از روشها و دستاوردهای شرق‌شناسی قدیم به‌ویژه درباره مسلمانان غافل باشد؛ چراکه تا قبل از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، شرق‌شناسی با دیدگاههای مارکسیستی درباره سرمایه‌داری و توسعه مواجه بود، ولی با

دنبال آن بودند؛ زیرا، چنین تفسیری از پدیده شرق‌شناسی موجب می‌شود این پدیده از در پشتی به همان اسطوره ذاتی بودن خصایص شرقها و درجه دوم بودن هویت آنان بازگردد و بدون لحاظ بافت تاریخی اندیشه‌ها بر این باور تأکید کند که شرق شرق است و غرب غرب و هر دو تغییرناپذیرند. باوری که خطر غلطیدن به سمت پوچ‌گرایی در آن زیاد است (← الاستشراق بین دعانه و معارضیه، همان مقدمه، ص ۹-۱۰، ۱۳؛ برای انتقادهای صادق جلال‌العظم ← عظم، ۲۰۰۸).

تحقیقات سوزان مارشان که در کتابش محقق شده، پاسخی است به شرق‌شناسی ساخته سعید، اما با روش و تصویری کاملاً متفاوت. در این تحقیق این ادعا که روابط قدرت معماری فضای مطالعات مدرن درباره شرق را پر کرده، به آزمون گذاشته شده‌است. شیوه این آزمون، یعنی مراجعه تفصیلی به آثار شرق‌شناسان بزرگ و سنجش نسبت آنها با قدرت معماری، قبلاً هم طرح شده بود (گابریلی، ص ۲۴). مارشان (۲۰۰۱، ص ۴۶۵) به این نکته توجه داشت که نقدهای سعید چندان درباره شرق‌شناسی آلمانیها صدق نمی‌کند، چراکه مهم‌ترین شرق‌شناسان آلمانی از ۱۸۳۰/۱۲۴۵ تا ۱۳۰۹ ش (۱۳۴۹/۱۹۳۰) پا به عرصه وجود گذاشتند، درحالی‌که آلمان در مقایسه با سایر قدرتهای اروپایی، قدرتی معماری نبوده‌است. بااین‌همه، سعید (ص ۱۹) بدبینانه می‌گوید آلمانیها به دنبال اثبات برتری قدرت فکری خود بودند. به گمان مارشان (همانجا)، تمرکز خاص بر تأثیر استعمار در مطالعات راجع به شرق‌شناسی تا اندازه زیادی خطر فروکاهیدن یک پدیده عالی و فرهنگی را به کاری عوامانه افزایش داده‌است. از طرف دیگر، بعضی مثل وانگ نینگ^۱ (ص ۶۰-۶۱) تلاش امثال سعید را گونه‌ای تمرکززدایی، ساختارشکنی و حرکتی ضداستعماری دانسته‌اند، با اینکه به‌لحاظ ادبی، فرهنگی و جغرافیایی و نیز انتخاب منابع تحقیق محدودیت‌هایی برای آن قائل شده‌اند (برای ارزیابی نقدهای موافقان و مخالفان شرق‌شناسی ← وانگ‌نینگ، ص ۵۷-۶۷؛ الاستشراق بین دعانه و معارضیه، ۲۰۰۰؛ نیز ← سعید*، ادوارد).

مارشان (۲۰۰۹، ص XXIV-XXI) با نقد انتساب تقسیم‌بندی مثل تقسیم مردم به وحشی، بربر و متمدن یا انتساب اعتقاد به دوگانه شرق و غرب به شرق‌شناسان، توضیح داده‌است که همه این عناوین قراردادی‌اند و می‌توان تقسیم‌های دیگری هم داشت. مهم این است که بدانیم مطالعات شرقی از دریچه نگاه آلمانیها با نگاه فرانسویها و بریتانیاییها و نگاه اتریشیها و هلندیها و دیگران متفاوت بوده‌است (نیز ← ترنر،

1. Wang Ning

2. essentialism

compte-rendu de la première session, Paris 1873, vol.3, Paris: Maisonneuve, 1878; İsmail Coşkun, "Sociology, Anthropology, Orientalism and the other", *Sosyoloji dergisi*, vol.3, no.16 (2008); Nicholas B. Dirks, "Edward Said and anthropology", *Journal of Palestine studies*, vol.33, no.3 (spring 2004); *EP*, s.v. "Mustashrikūn" (by J. D. J. Waardenburg); Johann Fück, *Die arabischen Studien in Europa: bis in den Anfang des 20. Jahrhunderts*, Leipzig 1955; Derek Hopwood, "Albert Hourani: Islam, Christianity and Orientalism", *British journal of Middle Eastern studies*, vol.30, no.2 (Nov. 2003); Albert Hourani, *Islam in European thought*, Cambridge 1996; Hermann Landolt, "Henry Corbin, 1903-1978: between philosophy and Orientalism", *Journal of the American Oriental Society*, vol.119, no.3 (July-Sept. 1999); Zachary Lockman, *Contending visions of the Middle East: the history and politics of Orientalism*, Cambridge 2004; Suzanne L. Marchand, "German Orientalism and the decline of the West", *Proceedings of the American Philosophical Society*, vol.145, no.4 (Dec. 2001); idem, *German Orientalism in the age of empire: religion, race, and scholarship*, Cambridge 2009; Seán McLoughlin, "Islam(s) in context: Orientalism and the anthropology of Muslim societies and cultures", *Journal of beliefs & values: studies in religion & education*, vol.28, no.3 (2007); Maxime Rodinson, "The Western image and Western studies of Islam", in *The Legacy of Islam*, ed. Joseph Schacht and C. E. Bosworth, Oxford: Oxford University Press, 1979; Edward Said, *Orientalism*, New Delhi 2001; Friedrich Schleiermacher, *On religion: speeches to its cultured despisers*, tr. and ed. Richard Crouter, Cambridge 2003; Nicholas Thomas, "Anthropology and Orientalism", *Anthropology today*, vol.7, no.2 (Apr. 1991); Bryan S. Turner, "Outline of a theory of Orientalism", in *Orientalism: early sources*, vol. 1, ed. Bryan S. Turner, London: Routledge, 2002; Wael Hallaq, "On Orientalism, self-consciousness and history", *Islamic law and society*, vol.18, no.3/4 (2011); Wang Ning, "Orientalism versus Occidentalism?", *New literary history*, vol.28, no.1 (winter 1997); Ursula Wokoeck, *German Orientalism: the study of the Middle East and Islam from 1800 to 1945*, London 2009.

/ سعید عدالت نژاد /

تغییرات مذکور، جنبشهای اسلامی در منطقه شمال آفریقا و غرب آسیا جایگزین دیدگاههای مارکسیستی و به تنها نیرویی بدل شدند که قادر است در برابر سلطه سرمایه‌داری و مصرف‌گرایی غربی مقاومت کند. شناخت این جنبشها و همدلی با مسلمانان با تکیه بر مطالعات منطقه‌ای صرف ممکن نیست و دوباره در این سیر، رشته مطالعات اسلامی، که هم به شناخت متون مسلمانان می‌پردازد و هم به واقعیت موجود آنان، اهمیت فوق‌العاده خواهد داشت (لاکمن، ص ۲۶۷-۲۱۵؛ نیز ← مطالعات اسلامی*).

منابع: داریوش آشوری، *ایرانشناسی چیست؟... و چند مقاله‌ی دیگر*، [تهران] ۱۳۵۱ ش؛ احمد محمد سالم، *اشکالیة التراث فی الفكر العربی المعاصر: دراسة نقدیة مقارنة بین حسن حنفی و عابد الجابری*، قاهره ۲۰۱۰؛ الاستشراق بین دعواته و معارضیه، ترجمة و اعداد هاشم صالح، بیروت: دارالساقی، ۲۰۰۰؛ عبدالرحمان بدوی، *موسوعة المستشرقین*، بیروت ۱۹۹۳؛ هارتموت بوتسین، «الاستشراق الالمانی الی این؟»، [گفتگوکننده] ظافر یوسف، *التراث العربی*، ش ۶۸ (ربیع الآخر ۱۴۱۸)؛ نصرالله پورجوادی، «از کنگره شرق‌شناسان تا کنگره ایران‌شناسان»، *نشر دانش*، سال ۱۰، ش ۵ (مرداد و شهریور ۱۳۶۹)؛ ناصر تکمیل همایون، «روند تاریخی پژوهشهای ایرانی در کنگره‌های بین‌المللی خاورشناسی»، در *مجموعه مقالات انجمن واره بررسی مسائل ایران‌شناسی*، چاپ علی موسوی گرمارودی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹ ش؛ ابوالحسن جلیلی، «شرقشناسی و جهان امروز»، *نامه علوم اجتماعی*، دوره ۱، ش ۲ (زمستان ۱۳۴۷)؛ رضا داوری اردکانی، «چند پرسش در باب فرهنگ شرق: [درباره پاسخهای] احمد فردید»، *فرهنگ و زندگی*، ش ۷ (دی ۱۳۵۰)؛ شاپور راسخ، «ارتباط تحقیقات ایران‌شناسی با نیازهای جامعه کنونی»، سخن، دوره ۲۲، ش ۲ (شهریور ۱۳۵۱)؛ ابوالقاسم سحاب، *فرهنگ خاورشناسان*، تهران ۱۳۱۷ ش؛ صادق جلال‌عظم، *الاستشراق و الاستشراق معکوساً*، بیروت ۲۰۰۸؛ حمید عنایت، «بررسی تاریخی احیای اسلام»، *ترجمه احمد تدین*، در *تاریخ معاصر ایران: مجموعه مقالات*، کتاب ۱، تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۲ ش؛ همو، *شش گفتار درباره دین و جامعه*، تهران [۱۳۵۲ ش]؛ گونتر کرال، «تطور علم الاستشراق فی المانیة»، *المعرفة*، ش ۵۷ (تشرین الثاني ۱۹۶۶)؛ فرانچسکو گابریلی، «ثناء علی الاستشراق»، در *الاستشراق بین دعواته و معارضیه*، همان؛ محسن جمال‌الدین، «مآسهم به المستشرقون الاسبان فی الدراسات الاندلسیة الاسلامیة»، *المورد*، ج ۹، ش ۴ (شتاء ۱۹۸۰)؛ محمد کردعلی، «المستشرقون و نهضة العرب الفکریة»، *الزهراء*، ج ۵، ش ۱ (ربیع الاول ۱۳۴۷)؛ محمد عربی معریش، *الاستشراق الفرنسی فی المغرب و المشرق من خلال المجلد الآسیویة (1822-1872)*، تونس ۲۰۰۹؛ رینولد الین نیکلسون، *تصوف اسلامی و رابطۀ انسان و خدا*، ترجمه و حواشی محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران ۱۳۵۸ ش؛

Anouar Abdel-Malek, "L'orientalisme en crise", *Diogenes*, no.44 (1963); *Congrès international des orientalistes*,